

يك كلاغ ، چهل كلاغ

ننه كلاغه صاحب يك جوجه شده بود . روزها گذشت و جوجه كلاغ كمی بزرگتر شد ...



ننه كلاغه صاحب يك جوجه شده بود . روزها گذشت و جوجه كلاغ كمی بزرگتر شد . يك روز كه ننه كلاغه براي آوردن غذا بيرون ميرفت به جوجه اش گفت : عزيزم تو هنوز پرواز كردن بلد نيستي نكنه وقتي من خونه نيستم از لانه بيرون بپري .

و ننه كلاغه پرواز كرد و رفت .

هنوز مدتي از رفتن ننه كلاغه نگذشته بود كه جوجه كلاغ بازيگوش با خودش فكر كرد كه مي تواند پرواز كند و سعي كرد كه بپرد ولي نتوانست خوب بال و پر بزند و روي بوته هاي پايين درخت افتاد .

همان موقع يك كلاغ از اونجا رد ميشد ، چشمش به بچه كلاغه افتاد و متوجه شد كه بچه كلاغ نياز به كمك دارد . او رفت كه بقيه را خبر كند و ازشان كمك بخواهد

پنج كلاغ را ديد كه روي شاخه اي نشسته اند گفت : ” چرا نشسته ايد كه جوجه كلاغه از بالاي درخت افتاده.“ كلاغ ها هم پرواز كردند تا بقيه را خبر كنند .

... تا اينكه كلاغ دهمي گفت : ” جوجه كلاغه از درخت افتاده و فكر كنم نوکش شكسته . ” و همينطور كلاغ ها رفتند تا به بقيه خبر بدهند .

... كلاغ بيستمی گفت : ” كمك كنيد چون جوجه كلاغه از درخت افتاده و نوک و بالش شكسته . ”

همينطور كلاغ ها به هم خبر دادند تا به كلاغ چهلمي رسيد و گفت : ” اي داد ويياد جوجه كلاغه از درخت افتاده و فكر كنم كه مرده . ”

همه با آه و زاري رفتند كه خانم كلاغه را دلداري بدهند . وقتي اونجا رسيدند ، ديدند ، ننه كلاغه تلاش ميكند تا جوجه را از توي بوته ها بيرون آورد .

كلاغ ها فهميدند كه اشتباه كردند و قول دادند تا از اين به بعد چيزي را كه ندیده اند باور نكنند .

از اون به بعد اين يك ضرب المثل شده و هرگاه يك خبر از افراد زيادي نقل شود بطوريكه به صورت نادرست در آيد ، مي گويند خبر كه يك كلاغ ، چهل كلاغ شده است پس نبايد به سخني كه توسط افراد زيادي دهن به دهن گشته ، اطمينان كرد زيرا ممكن است بعضي از حقايق از بين رفته باشد و چيزهاي اشتباهي به آن اضافه شده باشد